

هو العليم

غلبه احساسات بر عقل علت انحراف جامعه بشری

میلاذ حضرت زهرا سلام الله علیها - ۱۴۱۱ هـ.ق

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين
و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا
ابى القاسم المصطفى محمد
و على اهل بيته الطاهرين المعصومين
و اللعنة على اعدائهم اجمعين من الان الى قيام يوم الدين

جایگاه علم و ظن در قرآن و روایات

قال الله الحكيم في كتابه الكريم: **(وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِيبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَّلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ)**^۱
روز میلاد صديقه كبرى فاطمه زهرا سلام الله عليها است. خداوند متعال عیدی ما را در امروز رفع گرفتاری از شیعیان آن حضرت قرار بدهد، صلواتی ختم کنید.

ترجمه آیه شریفه این است که خداوند به پیغمبر اکرم می فرماید: هیچ گاه یهود و نصاری از تو خوشنود نمی شوند تا اینکه از آنها متابعت کنی و از ملت آنها پیروی کنی، ای پیغمبر بگو: **(إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ)** هدایت خداوند و راهنمایی که پروردگار متعال برای بندگانش قرار داده است، هدی همان است و هدایت اختصاص به همان مسیر دارد؛ **(وَلَئِنَّ آتِيبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ)** پس از اینکه ما به تو علم دادیم و راه و مسیر تو را مشخص کردیم باز اگر برخلاف علمت از آنها متابعت کنی؛ **(مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَّلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ)** دیگر پروردگار متعال نصیر و ولی تو نخواهد بود. در جای جای از قرآن مجید و روایات ائمه معصومین سلام الله عليهم اجمعین ما به این مسئله می رسیم که همیشه مسیر حق و واقع را در متابعت از علم قرار داده اند و از ظن و گمان و احساسات و پیروی از هوی و هوس انسان را بر حذر داشته اند.

^۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۰.

تأثیر شدید یافته‌های حسی بر افکار بشر

انسان وقتی که به این دنیا می‌آید و پا به عرصه وجود می‌گذارد همان‌طور که فرموده‌اند دارای عقل هیولانی است. یعنی قابلیت برای ادراکات و ادراک معارف را دارد. یک بچه وقتی که به دنیا می‌آید غیر از محدوده مقتضای وجودی خود ادراکی ندارد، کم‌کم وقتی که رشد می‌کند این عقل هیولانی خود را تبدیل به بالفعل می‌کند؛ یعنی به واسطه آلات و حواسی که پروردگار در وجود انسان قرار داده است معارفی را در ذهن خود انباشته می‌کند و به واسطه انباشته شدن و ذخیره آن معارف جزئی که از راه حواس به ذهن انتقال پیدا می‌کند، انسان می‌تواند ادراک کلیاتی را بنماید که آن کلیات نتایج مدرکات جزئی انسان خواهد بود. غالب افراد بشر در همین مرحله عقل بالفعل تا به آخر عمر می‌مانند و از این مرحله تجاوز نمی‌کنند.

به عبارت دیگر نتایج فکری خود را و ملاکات خود را بر اساس یافته‌های حسی قرار می‌دهند و به واسطه آن ادراکات کلیات که از آنها محروم است، موفق به پیدا کردن مسیر صحیح و واقع و به عبارت دیگر علم نمی‌گردند.

نظر صدر المتألهین راجع به احساسات

و همان‌طوری که مرحوم صدر المتألهین فرموده است:

کم هستند افرادی که در نهایت عمر به مرحله عقل بالمستفاد که اتصال به تجرد تام است و به طور کلی از حواس و از احساسات در آن مرحله راه ندارد برسند، غالب مردم در احساسات زندگی می‌کنند!^۱ من باب مثال شخصی نشسته گریه می‌کند، شما در مقابل او قرار می‌گیرید از حالت حزن و اندوه او، بدون اینکه متوجه بشوید جهت گریه و اندوه او چیست شما هم متأثر می‌شوید، این را احساسات می‌گویند. جماعتی حرکت می‌کنند و به سمتی می‌روند شما هم به دنبال آنها حرکت می‌کنید و می‌روید مسیر آنها کجاست؟ نمی‌دانید، چه مقصدی دارند؟ خبر ندارید، به صرف اینکه گروهی در مسیری حرکت می‌کنند ما هم می‌رویم، این را احساسات می‌گویند. حتی مردم در دین خودشان پای بند احساسات هستند؛ یعنی از احساسات برای ادراک معارف خودشان استفاده می‌کنند.

حدیث مشهوری است که می‌فرماید: اگر پیغمبر اکرم و همین‌طور پیامبران گذشته با مردمی مواجه بودند که به واسطه کلمات آن بزرگان اینها حق را درمی‌یافتند پیامبران گذشته و پیامبر اسلام احتیاجی به معجزه نداشتند. علت اینکه پیامبران از خود ابراز معجزه می‌کنند و مسائل غیر عادی را بروز می‌دهند پای بند بودن مردم

^۱. رجوع شود به المبدأ و المعاد، ملاحظه‌ها، ص ۴۳۷ و ۴۳۸.

به احساسات است.^۱

یک مطلب غیر عادی می‌بینند گرایش پیدا می‌کنند. تمام برنامه‌ها و کارهایی که مردم انجام می‌دهند - تمام آنها - بر اساس احساسات است! و اما اینکه از روی عقل و تأمل و علم، عملی را انجام بدهیم خیلی کم اتفاق می‌افتد. به واسطه دو کلمه و دو مطلب و تعریف کردن از یک نفر و از شخصی انسان تغییر جهت و حالت پیدا می‌کند.

حکایتی آموزنده درباره غلبه احساسات بر عقل

من در زمان قبل از انقلاب که در قم تحصیل می‌کردم. یک روز صبح برای درس از منزل بیرون آمدم و حرکت کردم، دیدم درب منزل یکی از آقایان عده‌ای ایستاده‌اند و دارند دائماً تعظیم می‌کنند و چیزی می‌خوانند، تعجب کردم و جلو رفتم؛ درب منزل باز است خب داخل بروند دیگر، چرا داخل نمی‌روند؟! وقتی که جلوتر رفتم دیدم این عده بنده خدا از یکی از شهرستانها که آمدند همین‌طور درب منزل زیارت‌نامه می‌خوانند و همین‌طور دائماً تعظیم می‌کنند و داخل منزل نمی‌شوند! آنجا نشستم، نگاه کردم بینم عاقبت کار اینها به کجا می‌رسد؛ دیدم حدود بیست دقیقه نیم ساعت اینها به همین حال مشغول بودند تا اینکه ظاهراً اذن دخول پیدا کردند و وارد منزل شدند. این را می‌گویند احساسات!

تعریفی از یک نفر غیر موجه در نزد مردم [چه] تأثیری می‌گذارد که اینها به چنین موقعیت و مرحله‌ای می‌رسند که از او یک شخص مقدس و یک انسان کاملی در ذهن ترسیم می‌کنند، که می‌آیند درب منزلش و زیارت‌نامه می‌خوانند، این را احساسات می‌گویند!

غلبه احساسات بر دیدگاه افراد در زیارت ائمه

من باب‌مثال ما دوازده‌تا امام داریم. یکی از آن دوازده‌تا علی بن موسی الرضا است که در مشهد موفق به آستان‌بوسی آن حضرت هستیم. نگاه کنید به وضع و موقعیت علی بن موسی الرضا ببینید چه طوری است. در مدینه و در بقیع ما چهار امام داریم؛ امام حسن مجتبی علیه السلام، امام زین‌العابدین علیه السلام، علی بن الحسین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام، اگر حضرت علی بن موسی الرضا در اینجا دارای مقام امامت هستند، ما در آنجا چهارتا امام داریم و آنها پدران حضرت به حساب می‌آیند؛ در بقیع شما حال زوار ائمه را در نظر بگیرید و حال زوار علی بن موسی الرضا را ببینید؛ چگونه است؟! وقتی که از درب وارد می‌شوند نگاه به آن قبّه و به آن گنبد و آن رواق و آن حرم و آن جلال و ابّهت و جمال حضرت که می‌کنند؟! خواهی نخواهی آن‌چنان خاضع و خاشع می‌شوند که اول درب را می‌بوسند بعداً وارد می‌شوند اذن دخول

^۱. رجوع شود به علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۳۹ - ۴۴۵؛ امام شناسی، ج ۴، ص ۹۲ - ۹۶.

می گیرند «بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله» تا به آخر و بعد آهسته آهسته حرکت می کنند و می آیند، تا می رسند به درب مطهر و آنجا دوباره می ایستند و یک اذن دخول دیگر، که با یک حالت خضوع و خشوع وارد حرم مطهر می شوند؛ اما در مدینه منوره در قبرستان بقیع خودم شاهد بودم، دیدم همین زوار ایرانی و شیعه اهل بیت با کفش تا دم قبر مطهر اینها می آیند، به خاطر چیست؟! به خاطر اینکه قبور مطهر ائمه در قبرستان بقیع گنبد و بارگاه ندارد.

اگر قرار بر اجلال و بر تعظیم باشد که آنها مقدم هستند؛ چهار امام ما در آنجا داریم، این را احساسات می گویند.

مثالی زیبا از غلبه احساسات بر عقل

غلبه احساسات بر عقل، حتی در دین خود مردم هم این قضیه رسوخ دارد. من الآن دارم برای شما صحبت می کنم، خب موقعیت من [طوری است که] عمامه ای به سر دارم، قبایی پوشیدم، عبایی پوشیدم، برای شما بالای منبر صحبت می کنم، خب شما هم توجه کردید، تفضل کردید، استماع می کنید، کم و بیش مطالب حق و باطل ما را گوش می کنید و به دیده اغماض می نگرید، اما اگر من از این منبر بیایم پایین و عمامه را از سرم بردارم و مانند شما کناری بگیرم و بنشینم و لباس را دریاورم با یک پیراهن و یک شلوار برای شما صحبت کنم، دید شما و بصیرت شما نسبت به من تغییر پیدا می کند. اینها به خاطر چیست؟! خب اگر چیزی بلدم که در دو حالت فرقی نمی کند اگر هم بلد نیستم که به واسطه قبا و عمامه که بر من چیزی اضافه نمی شود؟! اینها تمام به واسطه غلبه احساسات بر عقل است.

علت مهم وقایع اسفناک بعد از رحلت پیامبر

امیر المؤمنین علیه السلام به واسطه همین غلبه احساسات بر عقل از حکومت رانده شد. و در زمان بعد از پیامبر اکرم زعمای قوم به واسطه همین جهت آمدند و حکومت و ولایت را از امیر المؤمنین علیه السلام سلب کردند و فاطمه زهرا سلام الله علیها به واسطه همین غلبه احساسات بر عقل به شهادت رسید. تمام نکته و مسئله آن حضرت در این بود که بیاید و در مقابل مردم، به مردم بگوید این مسئله را باید کنار بگذارید به آنچه که پیغمبر اکرم فرموده باید عمل کنید این تمام مرام حضرت زهرا سلام الله علیها بوده و عجیب اینجا است که خود آنها این مسئله را خوب می دانستند و بسیار از این نکته سوءاستفاده کردند وقتی که مردم نگاه می کنند می بینند ریش سفیدانی مانند ابوبکر و مغیره و ابو عبیده جراح اینها افرادی بودند که در زمان پیغمبر و جیه الملة بودند ما الآن بعد از گذشت آن زمان درباره آنها این طور قضاوت می کنیم، ابوبکر يك ریش سفیدی بود، پدرزن پیغمبر

بود، ابو عبیده از معاریف قوم بود و در میان فئه باطله و گروه باطله افرادی بودند که مورد توجه مردم بودند و به واسطه همین‌ها مردم اغوا شدند.

عُمَر می‌آید جلوی مردم نان جو و سرکه می‌خورد^۱ و به فرزندش شلاق می‌زند^۲ و بر بالای منبر می‌گوید: تمام افراد از عمر عالم‌تر هستند حتی زنان در حِجال^۳ اما همین عمر در باطن می‌آید به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: دختر خود را به من بده و وقتی که آن حضرت استنکاف می‌کند، می‌گوید: اگر دختری را به من ندهی به‌عنوان دزدی و به تهمت دزدی اقامه شهود می‌کنم و دست تو را قطع می‌کنم^۴ اینها را که مردم نمی‌دیدند.

فریب مردم توسط خلفاء با مظلوم‌نمایی

در میان مردم آنچه که باعث جلوه‌دادن و نشان‌دادن يك وجهه زیبا است همان مظلوم‌نمایی آنها و اظهار عجز آنها است و اینکه آنها خود را با مردم هم‌رنگ و هم‌گام به تصویر می‌کشاندن! وقتی که عمر در بالای منبر می‌آید می‌گوید: تمام مردم از عمر عالم‌تر هستند. يك نفر بلند نمی‌شود بگوید: اگر عالم‌تر هستند پس چرا نمی‌آیی پایین؟! اگر همه از تو عالم‌تر هستند پس این بالا چه کار می‌کنی؟! وقتی که ابوبکر می‌آید و در بالای منبر به مردم می‌گوید: اقیلونی و کسْتُ بِخَيْرِكُمْ^۵ مرا پایدار بدارید و در هر جاکه منحرف شدم به من گوشزد کنید و من بهتر از شما نیستم! یکی نیست بیاید و به ابوبکر بگوید که اگر تو مانند ما هستی پس این منصب را چرا غصب کردی؟! اینها با همین کلمات شیطنت‌آمیز در دل مردم رسوخ پیدا می‌کنند. مردم می‌گویند: عجب اینها چه افراد منصفی هستند، ادعایی ندارند، اینها خودشان را مانند ما تصور می‌کنند، موقعیتشان این طور، کلامشان این طور. به این وسیله می‌آیند مردم را اغوا می‌کنند و آن مطلب حق و باطل را مردم به ذهن نمی‌آورند.

مواجهه اویس قرن با عمر بر سر غصب خلافت

فقط یک نفر آمد در آنجا و مُج عمر را جلوی مردم باز کرد، او اویس قرَن بود وقتی که به مدینه آمد - شرح حالش مفصّل است - وقتی عمر با اویس صحبت می‌کند، می‌گوید: کیست که این خلافت را به دو قرص نان از من بخرد. اویس فوراً جوابش را می‌دهد و می‌گوید: اگر اهلّیت برای خلافت داری حق نداری به

۱. رجوع شود به تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۶۹۴ - ۷۰۵.

۲. تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۸.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸۲.

۴. النوادر، اشعری، ص ۱۲۹ و ۱۳۰؛ الکافی، ج ۵، ص ۳۴۶.

جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۹۶ - ۳۰۵.

۵. الفضائل، ابن شاذان، ص ۱۳۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۶۹. با قدری اختلاف در مصادر.

کسی واگذار کنی؛ چون خلافت یعنی زعامت مردم، یعنی راهبردن مردم، یعنی هدایت مردم، و اگر اهلیت نداری خب بگذار خلافت را آن شخصی که اهلیت دارد بیاید بردارد.^۱

مردمی که در آن زمان بودند آن مردم تابع احساسات بودند. عقل آنها بر احساسات آنها حاکم نبود؛ لذا به مختصر قائله‌ای همین که دیدند پیغمبر از دنیا رفته است و یک عده به سمت سقیفه می‌روند. اینها هم حرکت کردند و آمدند و گفتند: کجا دارید می‌روید؟ گفتند: به سقیفه می‌رویم. خب سقیفه چه خبر است؟ شما که عید غدیر را دیدید، شما که واقعه غدیر را مشاهده کردید، حداقل سی هزار جمعیت با پیغمبر اکرم در آن مراسم شرکت داشتند؛ پس به دنبال مردم حرکت کردن و رفتن و آن قائله را ایجاد کردن چه معنا دارد؟! این همین معنای غلبه احساسات بر عقل است؛ حرکت می‌کنند می‌آیند به واسطه جمعیت می‌روند در آنجا اجتماع می‌کنند و بعد با تردستی و شعبده‌بازی وقتی که حکومت به ابوبکر می‌رسد آنها هم می‌آیند و گرایش پیدا می‌کنند و چشم‌پسته به این مرحله سقوط می‌کنند!

خیانت غالب علمای عامه در اغواء مردم

و عجیب اینجاست وقتی که ما به کتاب‌های علمای اهل تسنن نگاه می‌کنیم، بعضی یا غالب آنها را می‌بینم واقعاً اینها افراد متبحری بودند، افراد عالمی بودند و اینها چه خیانتی بالاتر از این انجام دادند که به واسطه مطالب خلافتی که از اینها نقل کردند باعث اغوای مردم شدند، اغوای اهل تسنن می‌شوند.

بررسی اعتقادی ابن‌ابی‌الحدید از شرح نهج البلاغه

همین ابن‌ابی‌الحدید که این قدر راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام ارادت و ولاء دارد و واقعاً نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار خشوع و محبت می‌کند. یک جلد از کتاب خودش را جلد دوازده شرح نهج البلاغه خودش را به مکارم عُمَر اختصاص می‌دهد! آن وقت در آنها چه بیان می‌کند؟! خب جناب ابن‌ابی‌الحدید تو با این فهم و با این شعور خود در چنین موقعیتی بودی که جای تقیه نبود، این کتاب نوشتن چه معنا دارد؟! مطالبی که از او نقل می‌کند خلاصه در هر موردی که می‌رسد نمی‌تواند از آن مرحله‌ای که هست دست بردارد! در عین حال به اهل بیت علیهم السلام هم ارادت دارد به امیرالمؤمنین علیه السلام ارادت دارد اشعاری که گفته خیلی مفصل و خیلی شیوا است. و آنها امیرالمؤمنین را خوب می‌شناختند. می‌دانستند که امیرالمؤمنین همان امیرالمؤمنین و آن علی بن‌ابی‌طالبی است که آن طور بر صراط مستقیم و بر صراط حق

۱. تذکرة الأولیاء، ص ۲۰:

«[عمر] گفت: کیست که این خلافت را به یک نان از من بخرد؟ او بیس گفت: کسی که عقل ندارد. چه می‌فروشی؟ بینداز تا هر که خواهد برگیرد. خرید و فروخت در میان چه کار دارد؟»

است، که اگر تمام حقوق را از او سلب کنند، او ابداً گرایشی به این گونه مسائل ندارد. غیر از دو سه مورد که آن هم امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر دیگران، نه به خاطر خود، از خود ابراز وجود در مقابل آنها نمود

ازدواج عمر با دختر امیرالمؤمنین سندی دیگر از مظلومیت ایشان

عرض کردم کار به جایی می‌رسد که عمر با آن همه خصوصیات و با آن عداوتی که نسبت به اهل بیت علیهم السلام روا داشته وقتی که می‌آید از دختر امیرالمؤمنین خواستگاری می‌کند حضرت نمی‌توانند جواب ردّ به او بدهند. بعضی‌ها آمدند و این قضیه را انکار کردند و گفتند: «آن دختر قبل از اینکه به ازدواج عمر دربیاید از دنیا رفته» بعضی‌ها می‌گویند: «اصلاً قضیه صحت ندارد» ولی این طور نیست. عمر آمد و آن دختر را تزویج کرد؛ یعنی مظلومیت امیرالمؤمنین به حدّی می‌رسد که با مبعوض‌ترین افراد بشر باید کنار بیاید و به واسطهٔ مصلحتی که پیغمبر اکرم به او وصیت کردند آن حضرت را باید به این امر تن در بدهد. این قضیهٔ آسان نیست!^۱

شمشیر به دست گرفتن امیرالمؤمنین در زمان غصب خلافت

اول در قضیهٔ عبّاس عموی پیغمبر بود و یکی در قضیهٔ نبش قبر حضرت زهرا سلام الله علیها و یکی دو مورد دیگر هم که خب قضیهٔ عبّاس معروف است. وقتی که آیه آمد که تمام درهایی که به سمت مسجدالنبی و مسجد مدینه باز می‌شود غیر از خانه امیرالمؤمنین علیه السلام باید بسته بشود^۲ حضرت دستور دادند تمام درها را ببندند؛ چون مسجد مدینه در مکانی واقع شده بود که اطرافش منازل اصحاب بودند منزل ابوبکر بود، منزل عمر بود، منزل بعضی دیگر بودند و اینها برای تبرک دری از منزلشان به آن صحن مسجد باز کرده بودند. آیه آمد که تمام درها باید بسته بشود، حضرت دستور داد تمام درها را بستند عبّاس عموی پیغمبر به این دستور عمل کرد و اطاعت کرد ولی درخواستی کرد که یا رسول الله اجازه بدهید که از باب تیمّن و تشرّف ناودانی که از بام من بر این مسجد (آب مسجد) آب باران این بام را می‌آورد در مسجد این ناودان باقی باشد. ناودانی من قرار بدهم که این ناودان حکایت از تشرّف من بکند تبرک بکند مقام و موقعیت من بکند که بالأخره من در این مسجد حقی دارم حق من در اینجا محفوظ شده آن مسائل و اینها.

پیغمبر اکرم قبول کردند و این امر را از ناحیه پروردگار خود آن حضرت به مردم ابلاغ کردند که پروردگار متعال این عمل را به عنوان شرافت برای عمویم عبّاس لحاظ کرده و این را همه می‌دانستند و در مدینه این قضیهٔ معروفی بود.

تا اینکه در زمان عُمر بن خطاب وقتی عمر در آن صحن مسجد نشسته بود کنیز عبّاس می‌رود در پشت بام

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی؛ ج ۱۵، ص ۲۹۶.

^۲ . الغدير، ج ۳، ص ۲۰۲ - ۲۱۵.

و رخت می شوید آن آب آن غساله این شستشو را می ریزد و از این ناودان سرازیر می شود می آید روی سر عمر می ریزد، روی لباسش می ریزد کثیف می شود و اینها این دستور می دهد این ناودان را می کنند.

عبّاس هم مریض بوده با آن حالت نزار و بیماری می آید پیش امیرالمؤمنین علیه السلام و می گوید: «یا علی من دو رکن داشتم و دو بال داشتم که به آن دو بال اتکا می کردم، یکی پیغمبر بود که از دنیا رفت و دیگری تو هستی و این امر هتک احترام من تلقی می شود خلاصه عمر آمده چنین کاری انجام داده!»

امیرالمؤمنین علیه السلام برمی خیزند و داریم شمشیر و ذوالفقار را به کمرشان می بندند در مسجد پیغمبر می آیند و دستور می دهند که: «آن ناودان را دوباره در جای خودش قرار بدهند. و قسم یاد می کنند که اگر کسی این ناودان را از اینجا بکند من سر او را برمی دارم» عمر وقتی این را می شنود می بیند قضیه، قضیه جدی است اینجا دیگر مثل بقیه جاها نیست که هر کاری با امیرالمؤمنین علیه السلام بخواهد انجام بدهد.^۱

در یک مورد دیگر هم مسئله نبش قبر حضرت زهرا سلام الله علیها بوده هنگامی که آن حضرت به شهادت می رسند بنا بر بعضی از روایات امیرالمؤمنین علیه السلام هفت صورت قبر در قبرستان بقیع ایجاد می کنند و بنا بر بعضی از اخبار چهل صورت قبر در قبرستان بقیع ایجاد می کنند.^۲

صبح که می شود زعمای قوم می آیند و می بینند که در قبرستان بقیع آن صور قبور هست به خاطر آن مسائلی که اتفاق افتاده و رفع آن جهاتی که کدورت هایی که هست اینها می خواهند نبش قبر بکنند و خلاصه بدن حضرت را دریاورند نماز بخوانند خلاصه روی هم رفته از این قضیه کسب وجهه کنند.

در روایت داریم امیرالمؤمنین علیه السلام آن لباس زرد که همیشه در معارک می پوشیدند آن را به تن می کنند و شمشیر را می بندند و می آیند در قبرستان بقیع و می فرمایند: «من اجازه نخواهم داد که این قبور نبش بشود» عمر می آید و قسم یاد می کند که باید من این قبور را نبش کنم و بدن فاطمه زهرا را از قبر بیرون بیاورم و بر او نماز بخوانم امیرالمؤمنین علیه السلام پیراهن عمر را می گیرد و او را بلند می کند و چنان بر زمین می زند که ابوبکر می آید و شفاعت می کند که یا علی ما نمی خواهیم کاری که موجب کراهت تو بشود انجام بدهیم و آنها منفعل می شوند و می روند کنار.^۳

در یکی دو مورد دیگر بوده. ولی در غیر این موارد تمام آنچه که به سر امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند حضرت دم برنیاورد.

۱. بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۶۲ - ۳۶۵: «... قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَحَقُّ صَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ وَالْمِنْبَرِ لَيْنٌ قَلْعُهُ قَالِعٌ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَهُ وَعُنُقَ الْأَمِيرِ لَهُ بِذَلِكَ، وَلَا أَضْلِبَنَّهَا فِي الشَّمْسِ حَتَّى يَتَقَدَّأَ...»

۲. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۳، ص ۳۶۳؛ عيون المعجزات، ص ۵۵.

۳. رجوع شود به علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۹؛ دلائل الإمامة، ص ۱۳۶ و ۱۳۷؛ عيون المعجزات، ص ۵۵.

کلام معاویه در سرزنش امیرالمؤمنین برای بیعت با ابوبکر

حتی در قضیه خلافت و بیعت با ابوبکر معاویه برای سرزنش آن حضرت می نویسد:

تساق بخزائم الإقتسار كما يساق الفحل المخشوش ثم نهضت الان تطلب الخلافة ابن أبي الحديد می گوید: معاویه برای اینکه مدرک و بهانه‌ای از امیرالمؤمنین علیه السلام بدست بیاورد و به واسطه آن مدرک و بهانه اهل شام را علیه آن حضرت بشوراند کتاب‌ها و مکتوبات و نامه‌هایی برای آن حضرت می فرستاد و در آن نامه‌ها آن حضرت را نسبت به مخالفت با ابی بکر و عمر سرزنش می کرد که آن حضرت در جواب معاویه مطلبی را بنویسد که او نشان اهل شام بدهد و ببینید که این مرد نسبت به ابی بکر و عمر چه قضاوتی می کند.

در یکی از آن نامه‌ها این را می نویسد.^۱ خیلی باید دقت کرد معاویه می گوید: تساق بخزائم الاقتسار كما يساق الفحل المخشوش تو را مانند آن شتری که بینی او را سوراخ کرده باشند و میله‌ای در آن بینی قرار بدهند و با ریسمان او را محکم نگه دارند تا اینکه دست از چموشی بردارد و خاضع بشود در مقابل آن راهنمای خود و حرکت دهنده و سائق خود این طور تو را برای بیعت با ابوبکر به مسجد می کشانند. یعنی چه کار می کردند یعنی طناب انداخته بودند گردن امیرالمؤمنین این طوری به مسجد می کشانند.

مفتضح شدن معاویه با جواب امیرالمؤمنین

بعد امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب معاویه می نویسد :

و قلت اني كنتُ أقادُ كما يُقادُ الجمَلُ المَخشوشُ [حتي أبايع] و لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتُ، وَأَنْ

تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتُ؛ تو به من نوشتی که من مانند شتری که او را به این نحو رام کنند مرا به بیعت با ابی بکر می بردند تو خیال کردی که می خواستی مرا سرزنش کنی و می خواستی مرا مذمت کنی ولی مرا مدح کردی و می خواستی که مرا به فضیحت بکشانی خودت مفتضح شدی

یعنی چه؟ یعنی من در مقابل خدا و در مقابل کلام خدا و در مقابل حق و در مقابل وصیت پیغمبر آن قدر استوار و ثابت و پابرجا بودم که به هیچ وسیله‌ای حتی به قیمت سقط فرزندم و کشتن عیالم حاضر نشدم به این امر تن در بدهم تا اینکه شما مرا با ریسمانی که به گردنم انداختید به این امر وادار کردید

و لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتُ، وَأَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتُ؛ و ما على المسلم من غصاصة في أن يكون

^۱ . شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۱۵، ص ۱۸۴ - ۱۸۷.

مظلوماً، ما لم یکن شاکاً فی دینه و لا مُرتاباً بیقینہ؛^۱ باکی نیست و اشکالی ندارد که مسلمانی در دین خدا مظلوم واقع بشود، و مظلوم واقع بشود در جایی که در دین خودش شک نداشته باشد و با یقین خودش ریب مخلوط نباشد.

امیرالمؤمنین مصداق عالی غلبه عقل بر احساسات

آن وقت همان امیرالمؤمنینی که هنگام نبش قبر شمشیر و ذوالفقار به کمر می‌بندد و به ابوبکر و عمر می‌گوید :

«قسم به خدا اگر سنگی از یکی از این قبور تغییر داده بشود زمین را به خون شما سیراب خواهم کرد»
آن امیرالمؤمنین در اینجا چه کار می‌کند این طور خاضع و این طور در برابر حکم خدا خاشع است! این مظلومیت امیرالمؤمنین است. این را می‌گویند: «غلبه احساسات بر عقل» مردم در آن زمان به امیرالمؤمنینی که جوان بود نگاه نمی‌کردند. آنها به جوانی که با مردم می‌نشست، با مردم برمی‌خواست، با مردم صحبت می‌کرد، نگاه نمی‌کردند. [بلکه] مردم به آن عمامه‌ها، به آن ریش‌های سفید، به اینکه این پدر زن رسول خدا است، به اینکه این الآن موقعیتش کذا و کذاست نگاه می‌کردند مردم این طوری بودند! و فاطمه زهرا سلام الله علیها به خاطر این قضیه و به خاطر احقاق ولایت به شهادت رسید

اتحاد واقعی بین پیغمبر و حضرت زهراء

راجع به تاریخ حضرت زهرا سلام الله علیها عجیب است، ما وقتی که در تاریخ آن حضرت نگاه بکنیم، در تاریخ آن حضرت می‌بینیم اصلاً بین آن حضرت و بین پیغمبر به هیچ وجه من‌الوجهی دوئیت و امتیاز و تفارقی وجود نداشت؛ یعنی واقعاً پیغمبر اکرم آنچه را که برای خود می‌خواست، برای آن حضرت می‌خواست. روزی حضرت زهرا سلام الله علیها خدمت رسول خدا رسید و از آن حضرت تقاضای انگشتری (انگشتری در دست او) می‌کند. حضرت می‌فرماید:

«من بهتر از این را به تو تعلیم کنم، هنگامی که به نماز شب برخواستی از خداوند تقاضا کن و مسئلت کن خداوند به تو عنایت می‌کند هر درخواستی که بخواهی به تو می‌دهد.»

حضرت زهرا سلام الله علیها هنگام شب که برای نماز از خواب برمی‌خیزد در نماز تقاضا می‌کند

«پروردگارا انگشتری به من عنایت کن خطاب می‌رسد که در زیر سجاده تو است»

زیر سجاده را برمی‌دارد می‌بیند خاتمی است از یاقوت که قیمتی برای آن متصور نیست حضرت خوشحال می‌شوند و آن انگشتر را در دست می‌کنند شروع می‌کنند نماز خواندن بقیه نمازها را می‌خوانند

^۱ . نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۸۷ و ۳۸۸.

و پس از نماز دوباره می‌آیند و می‌خوابند. گویا در خواب می‌بینند که در بهشت هستند و سه قصر، قصر مجلل مشاهده می‌کنند سؤال می‌کنند: این قصرها برای کیست؟ عرض می‌کنند: «این قصرها متعلق به فاطمه بنت رسول‌الله است»؛ حضرت وارد یکی از این قصرها می‌شود، در قصرها گردش می‌کند و می‌بیند سریری است و تختی است که سه پایه و سه قائمه دارد سؤال می‌کنند که چرا این سریر و این تخت سه پایه دارد؟ به آن حضرت عرض می‌کنند: «صاحب این تخت از خدا تقاضای انگشتری کرده خدا یکی از این پایه‌ها را تبدیل به انگشتر کرده لذا این تخت سه پایه دارد» از خواب برمی‌خیزند فردا خدمت پیغمبر می‌رسند این خواب را به آن حضرت بازگو می‌کنند حضرت می‌فرماید: «مَعَاشِرَ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَيْسَ لَكُمْ الدُّنْيَا إِنَّمَا لَكُمْ الْآخِرَةُ» از خدا تقاضای انگشتر کردی دنیا برای شما نیست آخرت برای شماست دنیا گذرا است برو و آن انگشتر را دوباره در زیر سجاده خودت قرار بده. حضرت شب هنگامی که به نماز شب برمی‌خیزند آن انگشتر را در زیر سجاده قرار می‌دهند پس از آنکه به خواب می‌روند دوباره همان قضایای دیشب اتفاق می‌افتد و وقتی که وارد می‌شوند می‌بینند که آن تخت روی چهار پایه و چهار قائمه استوار است.^۱

احقاق حق ولایت علت اعتراض حضرت زهراء

حضرت فدک نمی‌خواهد کلام حضرت با ابوبکر و اینها بر اساس فدک نبود بر اساس حق ولایت بود؛ یعنی واقعاً اگر ما بخواهیم راجع به حضرت زهرا بحث کنیم و تفحص کنیم در آن حضرت می‌بینیم حضرت زهرا همان ادامه کار پدر بزرگوار خودش را بعد از فوت پیغمبر اکرم انجام داد همان کار را که احقاق ولایت بود. مسئله، مسئله فدک و امثال ذلک نبود.

می‌آمد سراغ مهاجرین و انصار که مگر شما در خم نبودید؟! مگر در غدیر نبودید؟! مگر در غدیر خم نبودید؟! پس چرا دست برداشتید؟! عذر می‌آوردند که «ای دختر رسول خدا دیر به ما گفתי حالا که عهد ما استوار شده دیگر نمی‌توانیم برگردیم.»^۲ این مردم، این مردمی که به خطاب خود پیغمبر اکرم اینها گوساله پرست بودند.^۳

أَبْتَاهُ هَذَا السَّامِرِيُّ وَعِجْلُهُ * * * تُبْعَا وَمَالَ النَّاسِ عَن هَارُونَ

یعنی این مردم دنبال گوساله رفتند سامری چه کسی بود؟! آن عمر، ابوبکر را جلو انداخت

مظلومیت امیرالمؤمنین به نقل از روایت حدائق سبعة

روایت حدائق سبعة از پیغمبر اکرم روایت مشهوری است روزی امیرالمؤمنین علیه السلام با آن حضرت

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۳۹.

۲. رجوع شود به الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۸ - ۳۰.

۳. رجوع شود به کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۷۷ و ۸۷۸.

در باغ‌های مدینه گردش می‌کردند به باغی رسیدند که آن حضرت فرمودند:

«یا رسول‌الله چه باغ خرم و پرنشاطی است» حضرت فرمودند: لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا «باغ تو در بهشت از این باغ بهتر است» به باغ دوم رسیدند در باغ‌های بیرون مدینه حرکت می‌کردند تا هفت باغ در تمام این هفت مورد حضرت به امیرالمؤمنین می‌فرمودند: لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا باغ تو در بهشت از اینها بهتر است. در این هنگام پیغمبر گریه کردند امیرالمؤمنین علیه السلام هم به گریه پیغمبر محزون شدند عرض کردند: «یا رسول‌الله برای چه گریه می‌کنید»

حضرت فرمودند: «به خاطر آن ضغانی که «يُبدونها لَكَ بَعْدِي» آن کینه‌هایی که بعد از من این امت نسبت به تو بروز می‌دارند و اظهار می‌کنند»

بعد حضرت فرمودند: «یا علی تو تالی من هستی و لواء حمد من در روز قیامت به دست تو است و جمیع انبیا باید به دنبال این لواء حرکت کنند. ای علی همان‌طوری که قوم موسی پس از رفتن موسی به کوه طور اینها گوساله‌پرست شدند. پس از من این امت من گوساله‌پرست خواهند شد، سپس گوساله‌پرست خواهند شد و سپس گوساله‌پرست خواهند شد»

(ابوبکر و عمر و عثمان) بعد حضرت می‌فرماید: «آن وقت این مردم که هرکسی که توبه نکند و با آن حال از دنیا برود با قوم موسی که گوساله‌پرست شدند و توبه نکردند در جهنم مخلد خواهد بود»^۱.

^۱ . التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۴۰۸ و ۴۰۹؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ مَرَّ مَعَهُ بِحَدِيقَةٍ حَسَنَةٍ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِيقَةٍ! فَقَالَ:

يَا عَلِيُّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا، إِلَى أَنْ مَرَّ بِسَبْعِ حَدَائِقَ - كُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِيقَةٍ! وَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا.

ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) بُكَاءً شَدِيداً، فَبَكَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبُكَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: يَا أَخِي [يَا] أَبَا الْحَسَنِ ضَعَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ يُبْدُونَهَا لَكَ بَعْدِي.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي قَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ.

قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا سَلِمَ دِينِي فَلَا يَسْؤُنِي ذَلِكَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): لِذَلِكَ جَعَلَكَ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ تَالِيًا، وَإِلَى رِضْوَانِهِ وَغُفْرَانِهِ دَاعِيًا، وَعَنْ أَوْلَادِ الرُّسُلِ وَالْغَيِّ بِحُبِّهِمْ لَكَ - وَبُغْضِهِمْ [عَلَيْكَ مُمِيزًا] مُنْبَأً وَلِلْوَاءِ مُحَمَّدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَامِلًا، وَ لِلنَّبِيِّاءِ وَالرُّسُلِ وَالصَّابِرِينَ تَحْتَ لَوَائِي - إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ قَائِدًا.

این مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام است

براساس حق بودن افعال حضرت زهرا سلام الله علیها

و حضرت فاطمه زهرا برای احقاق ولایت قیام کردند. حضرت زهرا آمدند به مردم این را بفهمانند که اگر اجتماعی - تمام اجتماع - بر مسیری حرکت کند من دختر پیغمبر دست از کلام پیغمبر بر نمی دارم، من دست از حق بر نمی دارم! تمام مردم آمدند و به ابی بکر پیوستند.

اگر ما بخواهیم راجع به آن حضرت صحبت بکنیم و تاریخ عمر آن حضرت را بخواهیم بررسی کنیم به این نکته می رسیم که حضرت زهرا یک وجودی بود که اصلاً در ضمیر آن حضرت فکر باطل و فکر منحرف خطور نمی کرد و هر فعلی از افعال آن حضرت بر اساس حق بود.

وقتی که شخصی در منزل آن حضرت می آید حضرت خودشان را از او می پوشانند پیغمبر اکرم می گویند:

«چرا خودت را از او پوشانیدی چرا کنار قرار گرفتی»

حضرت می فرمایند: «اگر او مرا نمی دید وجود من را هم احساس نمی کرد.»^۱

یعنی با این کلام حضرت زهرا می خواهد این را بفهماند که ای زن مسلمان وجود تو را مرد اجنبی نباید احساس کند. حضرت زهرا سلام الله علیها با تمام کارهای خود آن روش صحیح را به ما ارائه می دهد. فقط آن حضرت در مجلس ابی بکر آن خطبه ای که خواندند^۲، فقط مسئله آن نبود. تمام زندگانی حضرت زهرا تمام زندگانی نشان دهنده حق و حقیقت است. بعد پیغمبر اکرم راجع به آن حضرت می فرمایند، آنچه را که می فرمایند.

يَا عَلِيُّ إِنَّ أَصْحَابَ مُوسَى اتَّخَذُوا بَعْدَهُ عِجْلًا - وَ خَالَفُوا خَلِيفَتَهُ، وَ سَيِّئُوا أُمَّتِي بَعْدِي عِجْلًا، ثُمَّ عِجْلًا، ثُمَّ عِجْلًا، وَ يُخَالِفُونَكَ، وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى هَؤُلَاءِ، يُضَاهِئُونَ أَوْلِيكَ فِي اتِّخَاذِهِمُ الْعِجْلَ.
أَلَا فَمَنْ وَا فَتَكَ وَ أَطَاعَكَ فَهُوَ مَعَنَا فِي الرَّفِيعِ الْأَعْلَى، وَ مَنْ اتَّخَذَ الْعِجْلَ بَعْدِي وَ خَالَفَكَ وَ لَمْ يُتَبَّ، فَأَوْلِيكَ مَعَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ زَمَانَ مُوسَى، وَ لَمْ يُتُوبُوا [فَهُمْ] فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ مُخَلَّدِينَ.
۱. الجعفریات، ص ۹۵:

«أخبرنا عبد الله حدثني محمد حدثني موسى قال حدثنا أبي عن أبيه عن جدّه جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه علي بن الحسين عن أبيه: أن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم استأذنت عليها أعمى فحجبتة فقال لها النبي صلى الله عليه وآله وسلم: لم حجبتيه وهو لا يراك؟ فقالت: يا رسول الله إن لم يراني [يرني] فأنا أراه وهو يشم الريح! فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: أشهد أنك بضعة مني.»

۲. السقيفة و فدك، ص ۹۸ - ۱۰۱؛ بلاغات النساء، ص ۲۶ - ۳۱.

علت خوشحالی حضرت زهرا از خبر شهادتش

یک وقتی مسئله‌ای در ذهنم آمده بود و خیلی روی این مسئله فکر می‌کردم و آن قضیه این بود که هنگامی که پیغمبر اکرم لحظات آخر عمر خود را می‌گذراندند و حضرت زهرا بر آن بالین آن حضرت حاضر شده بودند و بسیار ناراحت بودند و گریه می‌کردند که حضرت فرمودند: «تو اوّل کسی هستی که به من ملحق خواهی شد از اهل بیت من» حضرت خوشحال می‌شوند بعد از آن حضرت سؤال می‌کنند که جهت خوشحالی و فرح و انبساط شما چه بود حضرت می‌فرمایند: «پدرم به من بشارت داد که اوّل کسی که از اهل بیت من، به من ملحق خواهد شد، تو خواهی بود.»^۱

من با خودم سؤال می‌کردم مگر حضرت زهرا فرزند نداشت؟ مگر حضرت زهرا شوهر نداشت؟ چرا باید یک دختر این قدر متأثر بشود و این قدر ناراحتی فقدان پدرش بر او گران بیاید که به واسطه بشارت اینکه آن حضرت به او فرمودند: «اوّل کسی که از اهل بیت من به من ملحق خواهد شد تو خواهی بود» خوشحال بشود. خب یک زن ی، زنی که مادر است این هیچ‌گاه حاضر نیست اطفال خودش را بی‌سرپرست رها کند و به واسطه فقدان پدر آرزوی وفات بکند. اگر یک زن به شوهر خودش علاقه دارد آن هم مانند امیرالمؤمنین علیه السلام آن هم مانند حضرت زهرا آخر این چه معنا دارد؟! این برای من مشکلی بود که این انبساط حضرت این چه جهتی دارد؟! مگر حضرت مادر نبود، مگر مادر فرزندان نبود، کدام مادری حاضر است فرزندان خودش را رها کند؟! را رها کند؟! را رها کند؟! را رها کند! را رها کند! را رها کند!

حالا پدرش از دنیا می‌رود خب برود مگر به خاطر فقدان پدر انسان باید خوشحال بشود که زود به او ملحق بشود؟! را رها کند! را رها کند! را رها کند!

بعد این طور به ذهنم رسید - نمی‌دانم اشتباه می‌کنم یا درست فکر می‌کنم - تنها توجیهی که توانستم برای این سؤال خودم بکنم و جوابی که توانستم به خودم بدهم این بود که حضرت زهرا سر پیغمبر بود و انفکاک بین آن حضرت و بین پیغمبر متصور نمی‌شود. پیغمبر از دنیا می‌رود انگار حضرت زهرا از دنیا می‌رود. حضرت زهرا جزئی از وجود پیغمبر است و آن موجود لطیف و آن حقیقتی که تمام وجود او را پیغمبر اکرم گرفته او به نحوی است که اصلاً تصور فقدان پدر را نمی‌تواند بکند ما کاری به مصائب و اینها نداریم اگر این مصائب برای حضرت زهرا اتفاق نمی‌افتاد شاید حضرت از فقدان پدر دق می‌کرد احتیاجی به این مسائل نبود.

^۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

معنای سر پیغمبر بودن حضرت زهراء

همان طوری که ما از روایات می فهمیم حضرت سر پیغمبر بود.^۱ سر می دانید یعنی چه؟ یعنی وقتی که پیغمبر اکرم (هر وقت) می خواست از مدینه بیرون برود آخرین کسی را که ملاقات می کرد حضرت زهرا بود. و وقتی که از جایی برمی گشت اول کسی را که ملاقات می کرد حضرت زهرا بود.^۲ اینها مسائلی است که ما نمی فهمیم. متوجه نمی شویم! انسان وقتی که بخواهد جایی برود از شهری بخواهد بیرون برود با اهل بیتش می خواهد خدا حافظی کند، آن نفر آخری را که می بیند کیست؟! آن آخرین نفری را که می بیند و دیگر بیرون می رود، آن کیست؟! آن محبوب ترین افراد به اوست غیر از این است؟! و وقتی که از جایی برمی گردد اشتیاق او برای دیدن افراد قوم و خویش و اهل بیت و آن کسانی که در آن شهر هستند اشتیاق او به کدام کس بیشتر است، به اول کسی که از همه افراد محبوبتر است می خواهد اول او را ببیند. قضیه حضرت زهرا با پیغمبر اکرم به این نحو بود. آن وقت این فرد را و این شخص را و این کسی که این همه پیغمبر راجع به او سفارش کردند و آن همه راجع به او پیغمبر فرمودند؛ باید کار به جایی برسد که بیاید کنار قبر پیغمبر و از خدا طلب مرگ بکند.^۳

علت نامگذاری حضرت زهرا سلام الله علیها به فاطمه

این حدیث را هم به عنوان تیمن و تبرک بخوانیم و مجلس را خاتمه بدهیم از امام صادق علیه السلام سؤال شد که چرا به حضرت فاطمه زهرا فاطمه می گفتند؟ حضرت فرمودند:

لأنها فطمت ذریته و شیعته من النار؛ «چون حضرت جدا می کرد جدا می کند در روز قیامت ذریه و شیعیانش را از آتش جهنم لذا به حضرت فاطمه می گویند.»^۴

کیفیت ورود حضرت زهرا به عالم محشر

از امام علیه السلام روایت است:

در روز قیامت که می شود حضرت زهرا سلام الله علیها سوار بر هودج در عالم محشر حرکت می کنند هفتاد هزار ملک در یمین و هفتاد هزار ملک در یسار و جبرئیل زمام ناچه را می گیرد و خطاب می کند غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ چشمایتان را ببندید که فاطمه دختر پیغمبر حرکت

۱. رجوع شود به مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۳۱ - ۳۳۵.

۲. همان، ص ۳۳۳.

۳. رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۵ - ۱۷۷.

۴. دلایل الإمامة، ص ۱۴۸؛ معانی الأخبار، ص ۳۹۶؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۲۹ و ۳۳۰. با قدری اختلاف در مصادر.

می‌کند. روایت از پیغمبر است بعد پیغمبر می‌فرماید که: «تمام انبیا و مرسلین در آن هنگام از ابهت و جلال آن حضرت چشمشان را می‌بندند»

جلال آن حضرت آن قدر شدید است که هیچ دیده‌ای یارای دیدن و نظاره کردن به آن حضرت را ندارد حضرت حرکت می‌کنند می‌آیند تا به ساق عرش که می‌رسند از ناقه خود را به زیر می‌اندازند و خطاب می‌کنند: «پروردگارا داد من را از ظالمین به من و ظالمین به ذریه من بگیر آن کسانی که فرزندان من را کشتند آن کسانی که حسین من را به شهادت رساندند داد من را از آنها بگیر»

خطاب می‌رسد: «ای حبیب من از من بخواه تا برآورده کنم و شفاعت کن تا شفاعت تو را بپذیرم»
آنگاه آن حضرت دست به دعا برمی‌دارد می‌گوید: «خدایا شیعیان من را و ذریه من را و محبین شیعیان من را مورد رحمت و لطف خودت قرار بده» خطاب می‌رسد از جانب پروردگار: «تمام شیعیان تو را و محبین تو را داخل بهشت نمودم حضرت به اتفاق جمیع شیعیان داخل در بهشت می‌شوند.»^۱
از پروردگار متعال تقاضا می‌کنیم در این روز شریف که روز میلاد حضرت فاطمه زهرا سر پیغمبر اکرم که شفیع روز جزا است که در دنیا و آخرت دست ما را از دامان آن حضرت کوتاه مگرداند.

بِسْمِ اللّٰهِ نَدْعُوكَ وَنَقْسَمُكَ وَنَرْجُوكَ بِمُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِهِ الْاِطْهَارِ يَا اللّٰهَ پروردگارا ما را ببخش و بیامرز، قلم عفو بر جرائم ما بکش، تا ما را نیامرزیده‌ای از این دنیا مبر، دست و لاء ما از دامان محمد و آل کوتاه مفرما، پروردگارا از مسلمین و از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام رفع هموم و غموم بفرما، اسلام و مسلمین را عزت و نصرت عنایت کن، کفار و مخالفین را منکوب بنا، پروردگارا پیوسته سایه لطف و مرحمت خودت را بر سر ما مستدام بدار، در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل بنا، ما را از یاران و منتظران واقعی آن حضرت قرار بده، مرضای مسلمین شفا عنایت کن، موتای آنها را ببخش و بیامرز، پروردگارا ما اسرای ما را هرچه زودتر رهایی بخش، آنها را به اوطانشان بازگردان، بالنبی و آله. صلواتی ختم کنید.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱. الفضائل (ابن شاذان)، ص ۱۱ و ۱۲؛ الامالی، شیخ صدوق، ص ۱۸. با قدری اختلاف در مصادر.